

پاسخ  
به مسائل،  
انتقادات و

مباحثی

میپردازد که

درباره

سیاستهای حزب

حکمتیست طرح

میشود.

پاسخ همچنین

نقد تمام

گرایشات،

سنتها، جنبشها و

خط و خطوط

سیاسی مختلف

را امر خود

میدانند...

## روزگار سپری شده چپ کاغذی یا روزگار منحط آذرین و شرکاء؟

امیر پیام، بهمن شفیق، عباس فرد

.....

## این مرده است که راه می رود!

وقتی آذرین استراتژیست می شود و رضا مقدم؟

محمد فتاحی

.....

## به چپ آذرینی شده کومله

## چه عنوانی باید داد؟

محمد فتاحی

# روزگار سپری شده چپ کاغذی

یا

## روزگار منحط

## آذرین و شرکاء؟

(برگرفته از سایت آزادی بیان)

امیر پیام، بهمن شفیق، عباس فرد

انتشار دو نوشته در روزهای اخیر کیفیت تازه‌ای از انحطاط دسته‌ای از فعالین سابقاً انقلابی را به‌نمایش گذاشته است. نخستین نوشته مطلب بدون امضایی بود که به‌بهانه‌ی «بررسی شکست جنبش دانشجویی» در ماه‌های اخیر، در سایتی به‌نام «تریبون مارکسیسم» درج گردید. انتشار این نوشته و اکنش بخش‌هایی از فعالین چپ را برانگیخت و در پاسخ به‌این و اکنش نوشته‌ی دومی در دفاع از نوشته اول- و این‌بار به‌نام ایرج آذرین، تحت عنوان «روزگار سپری شده چپ کاغذی» منتشر گردید. این دو نوشته در درجه اول اعلام وداع رسمی نویسنده و یا نویسندگان آن‌ها با هرگونه مبارزه‌ی انقلابی بود. اما این به‌تنهایی هنوز دلیلی برای اعلام موضع ما نبوده و نیست. بسیاری کسانی که مبارزه انقلابی را کنار گذاشته‌اند. برخی از آن‌ها هنوز هم می‌نویسند و در عرصه‌ی فعالیت اجتماعی دخیل‌اند و برخی دیگر به‌خلوت تنهایی خود پناه برده‌اند. با دسته اول می‌توان به‌مخالفت سیاسی برخاست و در مقابل خواست انسانی دسته‌ی دوم نیز تنها می‌توان به‌این خواست احترام گذاشت. دو نوشته‌ی نویسنده‌ی گنم و ایرج آذرین - اما از این نوع نیستند. آن‌ها وداع با مبارزه‌ی انقلابی را این‌بار تماماً به‌ان گره زده‌اند که خود آن مبارزه انقلابی را بی‌اعتبار جلوه دهند. آن‌ها سوسیالیسم را وجه‌المصالحه این وداع قرار داده‌اند. این انحطاطی که سابقه در جنبش چپ ایران است که از نظر نوع آن شاید تنها با وقایعی مثل انتشار «کار شماره ۵۹» قابل مقایسه باشد. ضرورت حفظ سلامت و پویندگی هر جنبش انقلابی ایجاب می‌کند که مستقل از تعداد و نفوذ اجتماعی کسانی که به‌ورطه چنین سقوطی می‌افتند. با چنین چرخش‌هایی مقابله شود. تاریخ همه‌ی مبارزات انقلابی به‌کرات نشان داده‌اند که انحطاط حتی بخش ناچیزی از مبارزین سابق می‌تواند ضرباتی سنگین بر پیکره‌ی کل جنبش انقلابی وارد کند. آذرین و خطی که او نمایندگی می‌کند، فاقد کمترین میزان نفوذ در جنبش‌های انقلابی‌اند. این خط اما امروز به‌خورده‌ای شباهت دارد که در درون شکاف‌های

جنبش انقلابی جا خوش کرده و تداوم حیات خود را در کشیدن شیره حیات کل این پیکره می‌بیند. این زانده را باید از این پیکره دفع کرد و همین نیز برخورد به‌این تحول شوم را ضروری می‌سازد.

در صورت ظاهر وقایع، این بررسی علل شکست جنبش دانشجویی و نقش احزاب چپ در این جنبش است که با این نوشتجات دوگانه هدف قرار گرفته‌اند. اما کاری که این دو نوشته می‌کنند، چیز دیگری است؛ و آن نیز چیزی جز خلع سلاح جنبش اعتراضی و حق‌طلبانه در جامعه ایران و بردن آن به‌مسلخ بورژوازی اسلامی نیست. همه‌ی احکام اساسی مندرج در این دو مکتوب، یکی از پس از دیگری، پشت‌پا زدن به‌آرمان‌گرایی انقلابی و به‌سنت‌های مبارزاتی جنبش‌های اجتماعی پیشرو در ایران و به‌سنت‌های انقلابی جنبش سوسیالیستی بین‌المللی کارگران است. ترفندهای شیدانه‌ی آذرین و دوستانش را باید شناخت. این راهی است که جنبش انقلابی کارگران و توده‌های متمککش را در مقابل همه‌ی این تشبثات مصون می‌سازد.

خواهیم دید که دو مکتوب نامبرده کدام اصول تخطی‌ناپذیر مبارزه‌ی انقلابی را پشت سر گذاشته‌اند. اما پیش از آن لازم است به‌ترنند حقیری که از چندی پیش دقیقاً از جانب کسانی با ادعای انقلابی‌گری در پیش گرفته شده، نیز پرداخت. انتشار مطالب با اسامی و هویت‌های نامعلوم برای اولین‌بار نیست که صورت می‌گیرد. اما آنچه در مدت اخیر به‌این امر ویژگی می‌بخشد آن است که چنین مطالبی تماماً از موضعی به‌ظاهر رادیکال و انقلابی به‌تخریب مخالفین خود می‌پردازند. انداختن تیر از تاریکی به‌سوی دیگران کاری است بس حقیر که شایسته ارادل انصار حزب‌الله و دار و دسته‌های قتل‌های زنجیره‌ای است. این در هیچ‌کجا روش انقلابیون نبوده و به‌بطریق اولی روش کمونیست‌ها نیست. این عبارت درخشان مانیفست کمونیست که «کمونیست‌ها عار دارند مقاصد خود را پنهان کنند» ناظر بر همین اصل انقلابی است و کمونیسم مارکس نیز بیش از هر چیز جنبش دگرگونی انقلابی جهان معاصر است و به‌مثابه یک جنبش انقلابی در اصول همه‌ی جنبش‌های انقلابی تاریخ مشترک است و مدافع پی‌گیر آن‌ها. کسی که این اصل را زیر پا می‌گذارد، به‌تخریب مبنای اعتماد بین انقلابیون پرداخته است. چنین کسی اگر مدعی انقلاب است، فریبکاری بیش نیست. مکتوب شماره یک آذرین و یارانش از جنس چنین نوشته‌هایی است. از سر تا پای آن ادبیات ایرج آذرین است، خط حاکم بر آن تماماً با هذیان‌ات تئوریک او همسان است، در سائیتی درج شده است که تماماً مطالب آذرین و مقدم را درج می‌کند. با این همه فاقد اسم است؛ و آذرین هم بی‌آن که حتی کلمه‌ای در محکوم کردن روش تیرانداختن از تاریکی بر زبان آورد، اعلام می‌کند که از وجود آن بی‌اطلاع بوده است. کمونیست‌ها عار دارند مقاصد خود را پنهان کنند. کسی که نام خود را پنهان می‌کند، به‌طرح مقاصد منحط خود زیر پرچمی دروغین پرداخته است و آذرین چنین

به‌آذرین انتقاد شده است که کار پلیسی می‌کند. اما این انتقاد با همه شدتس هنوز با بیان تمام کراهت کار نویسندگان دو مکتوب راهی دراز درپیش دارد. کار پلیسی می‌تواند کاری سخیف باشد. می‌تواند خبرچینی برای پلیس باشد. می‌تواند حتی لو دادن باشد و همه‌ی این برچسب‌ها به کار آذرین و شرکایش نیز می‌چسبند. اما کراهت این کار بسیار بیش از این است. آذرین و آن نویسنده «گنم» مرز بین انقلاب و ضدانقلاب، مرز بین آینده و گذشته، مرز بین ترقی‌خواهی و ارتجاع را مخدوش کرده‌اند. آن‌ها به‌باورها و آرمان‌هایی که در پیوست با سنت نسل‌ها فعالیت انقلابی درحال زایش و شکوفایی دوباره است، چنگ انداخته‌اند. آن دو مکتوب برای تخریب رقیبان سیاسی خود به‌ارتجاع استناد کرده‌اند. این کاری است که حداقل در چهار دهه‌ی اخیر نه تنها در جنبش چپ انقلابی، بلکه حتی در کل جنبش آزادی‌خواهی ایران سابقه نداشته است. این زیر پا گذاشتن قانون ناوشته‌ی مبارزه انقلابی است که برای مبارزه با مخالفان، استناد به ارتجاع مجاز نیست. این درهم شکستن ارزش و الایی است که روح انقلابی هر جنبشی بدان نیاز دارد. ابعاد کار آذرین و شرکا از هرچه کار پلیسی است، زشت‌تر است. کسی که با تاریخ جنبش انقلابی ایران آشنا باشد می‌داند که فاجعه‌ی تسویه‌های درونی سازمان مجاهدین خلق ایران در سال‌های دهه‌ی پنجاه یکی از تاریک‌ترین

نقطه های جنبش انقلابی تمام دهه های اخیر را تشکیل می داد. با این همه، این ساواک و سپس حزب الله وحشی بود که این فاجعه را به بوق گرفتند. در میان انقلابیون آن دوران، چه مجاهد و چه فدایی، سکوت کامل در این زمینه حاکم بود. هیچ جریان انقلابی به خود اجازه بهره برداری سیاسی علنی از این فاجعه و به کارگیری آن بر علیه مجاهدین مارکسیست شده را نداد. بر هر نیروی انقلابی روشن بود که ارتجاع برنده ی اصلی این میدان خواهد بود و چنین نیز شد. این تفاوت پایه های بین مبارزین پای بند به اصول و هنجارهای مبارزه انقلابی و کارچاق کن های سیاسی کاری از قبیل آذرین است. هیچ درجه از مخالفت سیاسی با نیروهای دیگر این مجوز را به انقلابیون نمی دهد که ارتجاع را تقویت کنند. آذرین اما به آن ارتجاع و «ضد اطلاعات» رسمیت می بخشد تا مخالف سیاسی خود را از میدان بدر کند. گرچه این اولین بار نیست که وی چنین کرده است، اما این دو مکتوب آشکارترین نمونه ی این رفتار اوست؛ و قطعاً آخرین بار نیز خواهد بود.

این که آذرین و شرکا تا این جا به پیش رفته اند، خود بهترین شاهد این مدعا است که نه برخورد به سیاست های حزب رقیب هدفشان بوده است و نه اصولاً بررسی «علل شکست جنبش دانشجویی». چگونه می توان به بررسی علل شکست یک جنبش اجتماعی پرداخت و ادعای رفع نواقص آن را داشت و در عین حال و همزمان فعالین همان جنبش را به تیغ جلاذ سپرد؟ آن ها با قلمداد کردن فعالین جنبش دانشجویی به عنوان دنباله روهای حزبی که رسماً مبلغ مبارزه مسلحانه است، مهر تأیید بر اتهاماتی می زنند که دستگاه شکنجه رژیم به زور قصد بیرون کشیدن آن از دانشجویان را دارد. این که خود حزب رقیب چگونه نفوذ ادعایی خود در میان جنبش های اجتماعی و جنبش دانشجویی را تبلیغ می کند، ذره ای از کراهت کار آذرین و شرکا نمی کاهد. نورالدین کیانوری نیز هنگام اعتصاب بزرگ کارگران نفت با رادیوهای اروپا مصاحبه می کرد که اعتصاب را حزب توده سازمان داده است. آذرین و شرکا حقیقت را می دانند و دست و پا می زنند تا تصویری وارونه از آن به نمایش بگذارند. آن ها می دانند که حزب رقیبشان فاقد چنین نفوذی است و خود آن ها بارها همین مدعا را به رخ آن ها کشیده اند. حال اگر امروز آن ها ناگهان بزرگترین تشکل دانشجویی چپ را به پیروی از همین حزب متهم می کنند، نه به دلیل آن است که نفوذ آن حزب یکباره فزونی یافته است. علت آن به سادگی این است که آن دانشجویان مبارزه جویند و آذرین و شرکا توان تحمل همین مبارزه جویی را ندارند. همی آن صغرا کبراهایی که شرایط انقلابی نیست و نباید با چنین ارزیابی ای به انتخاب تاکتیک های مبارزاتی پرداخت فقط برای بی اعتبار کردن همین مبارزه جویی است. نسبت دادن مبارزه جویی دانشجویان به تاکتیک های حزب رقیب، حمله به انقلابی گری همی آن دانشجویان و همی مخالفان جان به لب رسیده رژیم اسلامی از ضعیف ترین حلقه

درون این مخالفان است. جان کلام آذرین و شرکا این نیست که چرا طرفداران حزب مزبور در میان دانشجویان فعالیت داشتند و یا چرا آنطور که بازجویان «فاش» کرده اند، اسلحه داشته اند. آن ها به این جرم به دانشجویان می تازند که آن دانشجویان رادیکال اند و مبارزه جو. این جوهر واقعی سیاسی است که آذرین سالهاست زیر پوشش «نقد سرنگونی طلبی» به آن مشغول است. دو مکتوب آشکارا نشان دادند که آن ها با نفس مبارزه جویی ضد رژیمی است که در سئیزند و نه با این یا آن به اصطلاح «تحلیل غلط».

ضدیت آذرین و شرکا با مبارزه انقلابی را پایانی نیست. آن ها به رقیبان خود می تازند که غلط می کنند که از یک سو به فعالیت در جنبش دانشجویی می پردازند و از سوی دیگر اسلحه مخفی می کنند. این نه تنها کاری است پلیسی، بلکه از اساس نقض مبارزه انقلابی و خوش خدمتی به ارتجاع تا بیخ دندان مسلح است. چه کسی و در کجای دنیا گفته است که مبارزان جنبش های اجتماعی نباید مخفیانه اسلحه تهیه کنند؟ چه کسی و در کدام جنبش انقلابی گفته است که طرفداران مبارزه ای فراتر از مبارزه علنی حق فعالیت در این جنبش ها را ندارند؟ چه کسی و کجا گفته است که همه مبارزان جنبش های علنی حقیقتاً باید همین جنبش ها را راهگشا بدانند؟ تاریخ تمام انقلابات گواه بر این امر است که همی انقلابیون از قضا. جنبش های علنی را به مثابه گامی دانسته اند برای فراتر رفتن از چهارچوب های مبارزه ای علنی؛ و در این بستر کوشیده اند که زمینه ی دست زدن به همان مبارزات کارسازتری را که خود بدان معتقدند، فراهم آورند. آذرین دقیقاً همین را به یاد حمله می گیرد. این مزخرفات را چه به انقلاب؟ تمام جنبش دانشجویی ایران زمانی متأثر از جنبش چریکی بود. انبوه فعالین جنبش دانشجویی دوران شاه در عین حال نیروی ذخیره ی جنبش چریکی را نیز تشکیل می دادند. بسیاری از دانشجویانی که هیچ رابطه ای با چریک ها نداشتند، با اتهام حمایت از مسلح بودن و مبارزه ی مسلحانه تحت شدیدترین شکنجه ها قرار گرفتند. با این وجود، به ذهن هیچ دانشجویی خطور نکرد که خواستار اخراج دانشجویانی شود که با چریک ها در ارتباط بودند. هیچ دانشجویی نیز در هیچ نقطه ای از مبارزه با لو رفتن پیوند دانشجویان مرتبط با چریک ها به داد و فریاد پرداخت که چرا قبلاً از وجود چنین رابطه ای مطلع نشده است. این یک اصل خدشه ناپذیر مبارزه ی انقلابی بود که اتفاقاً آن ها که مسلح بودند و با چریک ها ارتباط داشتند، بیش و پیش از هر چیز موظف به مخفی کردن همین ارتباط در رابطه با سایر دانشجویان بودند. این نه تنها برای تداوم مبارزه ی خود آن ها حیاتی بود، بلکه همچنین برای تضمین امنیت سایر دانشجویان امری تخطی ناپذیر به شمار می رفت. تسلط این اصل بر مبارزه انقلابی تا جایی بود که حتی ساواک نیز می دانست که همی دانشجویان فعال و مبارز الزاماً از فعالیت های مخفی چریکی مطلع

نیستند. همی بی اطلاعی جان صدها نفر از دانشجویان دستگیر شده را نجات داد. آذرین غلط می کند که خواهان اخراج طرفداران مبارزه مسلحانه از جنبش دانشجویی می شود. هر چه هم که سیاست رقبای آذرین در ادعای مبارزه ی مسلحانه ماجراجویانه و مضحک بوده باشد، اگر طرفداران ساختگی همی سیاست توسط آذرین نسبت به عقاید خود در این زمینه سکوت کرده باشند، این سکوت قابل ستایش است. اصرار آذرین برای شکستن این سکوت عملاً چیزی جز ادامه مأموریت شکست خورده آقای بازجو نیست. در بطن آن سیاست ماجراجویانه و غلط، این رگه ی انقلابی را می توان دید، در متن سیاست «عاقلانه» ی آذرین اما این کینه ورزی به مبارزه ی انقلابی است که موج می زند.

کینه ورزی آذرین به مبارزه ی انقلابی به این جا محدود نمی شود. او در قالب تمسخر رقبای خود، گرایش به اسلحه را به تمسخر می گیرد. او در این راه تا آن جا پیش می رود که فراخوان اخراج مدافعان مبارزه ی مسلحانه از تشکل های دانشجویی را می دهد. ارجاع آذرین و شرکا به تجارب سایر نقاط جهان نشان می دهد که این حکم آن ها حکمی است عمومی و محدود به مخالفین امروزشان نیست. آن ها گرایش به اسلحه را محصول ماجراجویی این و آن می دانند و می خواهند آن را از هر جنبش توده ای حذف کنند. آن ها به این ترتیب به تمسخر همی انقلابی گری ای می نشینند که در گرایش به اسلحه و مبارزه ی مسلحانه خود را به نمایش می گذارد. آن ها سیاست نادرست جریانی معین را بهانه ی نفی انقلابی گری قرار داده اند. تاریخ جنبش های انقلابی و به ویژه جنبش کارگری اما سرشار از تجاربی است که نه با الگوی اتحادیه های بریتانیا، بلکه با روی آوری بخش هایی از جنبش کارگری به مبارزه ی مسلحانه نقاط درخشانی را در تاریخ طبقه کارگر از خود به جا گذاشته است. آن ها این واقعیت بدیهی را مسخ می کنند که گرایش به اسلحه و مبارزه ی مسلحانه، بیش و پیش از هر چیز نه ناشی از حماقت این یا آن، بلکه ناشی از خفقان و سرکوب ارتجاع است. کم نبودند رهبرانی از جنبش کارگری که دقیقاً به همین دلایل راه نجات را در دست بردن به اسلحه دانسته اند. بسیاری از آن ها در زمان و شکل اتخاذ چنین روش هایی اشتباه نیز کردند. اما محرک همی آن ها یک آرمان گرایی انقلابی بود که ذره ای از آن را در امثال آذرین نمی توان سراغ گرفت. هیچ درجه از اشتباهات رهبر کارگری ای مثل یوهان موسست که در پاسخ به ارتجاع بیسمارکی دست بردن به اسلحه را برگزید، مانع از آن نیست که امروز نیز پاس سنت انقلابی او حفظ نشود. این را تحول بعدی جنبش کارگری آلمان تحت رهبری سوسیال دمکراسی این کشور نشان داد، که دقیقاً به سخره ی همی سنت انقلابی نشست؛ و سرانجام سر از صف مبلغان و مدافعان جنگ امپریالیستی در آورد. همانطور که تجارب تشکل های توده ای کارگران در اسپانیا و ایتالیا نشان داد، جنبش کارگری ایران و جهان امروز

از تجارب آن تشکل‌های توده‌ای کارگری می‌توانند بیاموزد که هنگام ضرورت ابایی از به‌کاربردن اسلحه نداشته اند. جنبش کارگری ایران از تشکل‌های اخته‌ای که آذین و شرکا توصیه می‌کنند و نمونه‌های آن را نیز خروار خروار می‌توان یافت، چیزی نخواهند آموخت. آذین در پوشش حمله به‌سطحی‌ترین روایت استفاده از اسلحه، افق قیام آینده کارگران را نشانه گرفته است. آن تشکل توده‌ای که حقانیت خود را در لعن و تقبیح مبارزه‌ی انقلابی جستجو کند، به‌درد همان امثال آذینی می‌خورد که می‌خواهند «وزن طبقه‌کارگر را پشت این یا آن سیاست بورژوازی» بیندازند. اگر چنین کسانی خود را به‌مارکسی منتسب می‌کنند که گفتار «سلاح انتقاد هیچ‌گاه نمی‌تواند جایگزین نقد سلاح شود» از اوست، تنها شیدای خود را به‌نمایش می‌گذارند. آن کس که تهدید سلاح را با تضمین عدم به‌کار گرفتن سلاح طاق می‌زند تا اجازه فعالیت از سردمداران ارتجاع کسب کند، بویی از انقلاب نبرده است.

نویسندگان این دو مکتوب در آرزوی آن روزی هستند که تشکل‌های توده‌ای بتوانند در شرایطی دمکراتیک قطعنامه صادر کنند و طرفداران مشی چریکی و کسانی که منتظر به‌هم خوردن اوضاع در اثر دخالت آمریکا هستند را از صفوف خود بیرون کنند تا اگر ارتجاع حاکم کسی را دستگیر کرد، آن‌ها هم قطعنامه را نشان ارتجاع بدهند و از آن «خشونت» تبری جویند. اما برای صدور چنین قطعنامه‌ای چه نیازی است به‌شرایط «دمکراتیک»؟ اگر قرار باشد چنین قطعنامه‌ای خاصیتی هم برای این بزدلان داشته باشد، خاصیت آن همین امروز است که ارتجاع تیغ را از رو بسته است. در واقع آذین و شرکا نیز با نوشته‌های‌شان همین کار را کرده‌اند. آن‌ها با آن دو مکتوب قطعنامه‌های تبری از مبارزه انقلابی را همین امروز- صادر کرده‌اند. آن دو مکتوب چیزی نیست جز تن دادن به‌شرایط ارتجاع حاکم. بدا به‌حال آن «دانشجویان سوسیالیست»ی که با جلب مرحمت ارتجاع به‌دنبال توده‌ای شدن باشند. سیاست آذین و شرکا علیه همه‌ی سنت‌های انقلابی چپ در ایران و سنت‌های انقلابی جنبش کارگری بین‌المللی است. این سیاست و پیروسی است که پیکره‌ی

جنبش کارگری و همه‌ی جنبش‌های اعتراضی را بیمار می‌کند. آذین درست می‌گوید که این سیاست پایه اجتماعی دارد!؟ کافی است به‌خیل عظیم توده‌ایست‌ها اشاره شود. همه‌ی این جماعت پایه اجتماعی سوسیالیسم بورژوازی و منحن آذین و شرکا هستند. قیامت آذین نسبت به‌هرگونه انقلابی‌گری و نسبت به‌هرگونه فعالیت مستقل جنبش کارگری، دقیقاً جلب و بسیج همین پایه اجتماعی را هدف قرار داده است. وجهه‌ی انقلابی چپ وجهه‌ی معامله‌ای است که آذین و شرکا آن را به‌جراح گذاشته‌اند. این تفاوت آذین با توده‌ایست‌های اصیل است که از ابتدا فاقد چنین وجهه‌ای بوده‌اند.

آذین و شرکا یا به‌تجدید نظر در رویه مخرب خود خواهند نشست و به این واقعیت بدیهی تن خواهند داد که چپ بودن، حتی از نوع کاغذی آن، هزار بار بر قرار گرفتن در مسیر ارتجاع شرف دارد و یا خود برای همیشه بیرون از صفوف چپ قرار خواهند گرفت.

۱۵ خرداد ۸۷

۴ ژوئن ۲۰۰۸



Photo : Behnam Sadighi

# این مرده است که راه می‌رود!

## وقتی آذرین استراتژیست

### می‌شود و رضا مقدم؟

محمد فتاحی

ایرج آذرین روزهای اخیر حضور جنجالی اش در سیاست چپ را با درج دو پست در وبسایت های خود و کومه ایها ابدیت کرده است. یک اطلاعیه پلیسی و یک بیانیه سیاسی. اقدام پلیسی شان قبلا جواب گرفته است. مسئولین چند سایت اینترنتی ادعای او مبنی بر بی خبری از واقعه را تکذیب نموده و اعلام کردند که فایل اولیه آن نوشته پلیسی اول بار توسط رفقای آذرین به سایت آنها ارسال شده بوده و آنها به دلیل امنیتی بودن آن از انتشارش خودداری کرده‌اند. با اثبات دروغ بودن ادعای اولیه، می ماند پاسخ سیاسی به جهت‌گیری سیاسی و نکات اصلی در تئوری هایش. مشی آذرین مثل همیشه نماینده لیبرالیسم چپ، و در عمل اجتماعی پاسیو، منفعل، خنثی و بی مایه است. این جوابیه به او می‌خواهد همین نکته را نشان دهد.

اما قبل از جواب به وی یک نکته را در مورد نقش جدید رضا مقدم بگویم به عنوان کسی که تشخیص آنرا به خواننده این متن می‌سپارم. او عمدا اصرار دارد که دانشجویان دستگیر شده فعالین تشکیلاتی حزب حکمتیست بوده‌اند. برای توجیه ایفای این نقش از مقالات و نوشته‌های کادرهای حزب فاکت می‌آورد تا به سبک مارکسها ثابت کند که ادعای پلیسی او را تأیید می‌کنند. ما به درست به نفوذ حکمتیست‌ها نه فقط در دانشگاهها که در محافل فکری و سیاسی کشور اشاره کرده‌ایم. ولی هر کس که قصد همکاری با وزارت اطلاعات را ندارد می‌داند که ما خیلی وقتها در مورد نفوذ لیبرال‌ها و قومپرستان و ناسیونالیست‌های ترک و کرد هم اظهار نظر کرده‌ایم که همه هوادار سیاست‌های آمریکا در منطقه‌اند. کسی هم این نتیجه را نگرفته که منظور ما گسترش اعضای سازمان جاسوسی آمریکا و یا تعلق تشکیلاتی کسانی به احزاب سیاسی قومپرست و ناسیونالیست است، چون همه میدانند اشاره نه به وابستگی تشکیلاتی که به یک گرایش سیاسی است. عینا به همان شیوه وقتی که به درجه نفوذ حکمتیست‌ها در دانشگاه هم اشاره دادیم، معنی آن نه اعلام تعلق و رابطه تشکیلاتی فعالین چپ به حزب که درجه نفوذ گرایش حکمتیست‌ها در دانشگاهها مد نظر است.

ما بیست سال قبل در موارد متعددی به درست ادعا می‌کردیم صدها هزار کارگر و زحمتکش در کردستان کومه‌ل‌اند. بدون اینکه این ادعا اعلام تعلق تشکیلاتی کسانی به کومه‌ل باشد. این را امروز هیچ آدم حتی غیرشرافتمندی علیه

کومه‌ل و هیچ فعال ۱۳ آذر سال ۱۳۸۶ است. این تظاهراتی دستگیر شده‌ای به یک اتهام پلیسی تبدیل نکرد، حقوقی که قانون اساسی ایران، اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی داده، در مورد دانشجویان امروز هم نمیکنند. امروز هم اگر بحث از وجود یک گرایش سیاسی در میان میلیونها دانشجوی کشور است، امثال رضا مقدم و ایرج آذرین از آن پدیده به عنوان یک گرایش سیاسی در جامعه یک پرونده پلیسی مشخص برای این لیست معین یا بخشی از آن درست کرده اند تا در دادگاه علیه شان استفاده شود:

۱- میلاد معینی ۲- بهرنگ زندی ۳- حامد محمدی ۴- آرش پاکزاد ۵- حسن معارفی ۶- انوشه آزادفر ۷- ایلانز جمشیدی ۸- مهدی گرایلو ۹- نادر احسنی ۱۰- سعید حبیبی ۱۱- بهروز کریمی زاده ۱۲- کیوان امیری الیاسی ۱۳- نسیم سلطان بیگی ۱۴- علی سالم ۱۵- محسن غمین ۱۶- روزبه صف شکن ۱۷- روزبهان امیری ۱۸- یاسر(صدرا) پیر حیاتی ۱۹- سعید آقام علی ۲۰- علی کلانی ۲۱- امیر مهرزاد ۲۲- هادی سالاری ۲۳- فرشید فرهادی ۲۴- امیر آقایی ۲۵- میلاد عمرانی ۲۶- یونس میرحسینی ۲۷- سروش هاشم پور ۲۸- سارا خادمی ۲۹- شوان مریخی ۳۰- رضا عرب ۳۱- پارسا کرمانجیان ۳۲- عابد توانچه ۳۳- سعید آقاخانی ۳۴- مجید اشرف نژاد ۳۵- پیمان پیران ۳۶- مرتضی خدمتلو ۳۷- بهزاد باقری ۳۸- جواد علی زاده، ۳۹- مهدی الهیاری ۴۰- نیما نحوی ۴۱- بیژن صباغ ۴۲- آناهیتا حسینی ۴۳- امین قضایی ۴۴- سروش دشتستانی ۴۵- محمد پور عبدالله ۴۶- بیتا صمیمی زاد ۴۷- سروش ثابت ۴۸- عابد توانچه ۴۹- مهسا محبی ۵۰- اختای حسینی ۵۱- مرتضی اصلاحچی ۵۲- علی کانتوری ۵۳- فرهاد حاجی میرزایی ۵۴- ... (۱)

**دوچپ‌هوله: آقای حاجی مشهدی، این دانشجویان، که شما وکالت‌شان را به عهده گرفته‌اید، چه تعداد هستند؟**

**رمضان حاجی مشهدی:** تعداد دانشجویان بیش از ۴۰ نفر است که نزدیک به ۲۰ نفرشان به من وکالت داده‌اند و بقیه هم فرار است که به من مراجعه بکنند و پس از آن که برایشان اخطار آمد، در واقع این کار را بکنند. این دانشجویان از دانشگاههای تهران گرفته تا مشهد، بابل و جاهای مختلف هستند. اخیرا چند دانشجوی دانشگاه فردوسی مشهد و بابل هم به من مراجعه کردند و من وکالت‌شان را پذیرفتم که قرار است که ما پس از دعوت دادگاه در این جلسات رسیدگی شرکت بکنیم.

**دوچپ‌هوله: دفاع شما از آنها به چه صورت خواهد بود؟**

**رمضان حاجی مشهدی:** دفاع من اساسا این خواهد بود که موکلین من مجرم سیاسی هستند. با توجه به تصویب جرم سیاسی در جلسه قوه قضاییه، که بایستی در قوه مقننه هم این تصویب صورت بپذیرد، در آن صورت به موجب اصل ۱۶۸ قانون اساسی این موکلین باید به صورت علنی و با حضور هیات منصفه و در دادگاههای دادگستری، و نه دادگاه انقلاب، محاکمه بشوند و وکیل هم باید بتواند با فرصت کافی و خواندن پرونده از آنها دفاع بکند. موکلین من زندانیان عقیدتی هستند و داشتن عقاید سیاسی و تلاش برای اصلاح و پیشرفت امور هم نه تنها جرم نیست، بلکه دارای انگیزه‌های شرافتمندانه است. و به همین دلیل ما از دستگاه قضایی می‌خواهیم که با انعطاف و عقلائیت به این موضوع برخورد بکند و به اینها اجازه‌ی زندگی، تحصیل و تلاش و کوشش در چارچوب کشور ایران را بدهد. من اتهامی را متوجه اینها نمی‌دانم. اینها در واقع زندانیان عقیدتی بوده‌اند و داشتن عقیده هم به موجب قانون اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر آزاد است. مؤید این که بنیانگذار جمهوری اسلامی نیز در ابتدا قول داده بودند که در واقع مارکسیست‌ها هم در بیان عقاید آزادند.

رضا مقدم اصرار دارد که الا و بالله این لیست یا حداقل بخشی از آن به شهادت ایشان و وزارت اطلاعات فعالین تشکیلاتی حزب حکمتیست هستند.

دفاع وکیل "داب" آقای رمضان حاجی مشهدی که وکالت لیستی از با شرفترین آدمها در این جامعه بر عهده داشته است را با شیوه کار رضا مقدم در بستن اتهام به آنها مقایسه کنید:

**دوچپ‌هوله: شما علاوه بر آقای عابد توانچه وکالت دیگر دانشجویان آزادیخواه و برابری‌طلب را پذیرفتید، یعنی فعالان دانشجویی چپ را. اتهام این دانشجویان چیست؟**

**رمضان حاجی مشهدی:** اتهام اینها به موجب پرونده‌های که در شعبه دوم دادرسی امنیت انقلاب اسلامی تهران مطرح شده، اقدام علیه امنیت کشور است. ولی اتهامات دیگری هم چون ارتباطات با گروههای سیاسی خارج از کشور و احزاب غیرقانونی به‌زعم دادرسان هم به اینها زده شده است، از جمله شرکت در تظاهرات. ولی عمده اقدام موکلین من یعنی دانشجویان آزادیخواه و برابری‌طلب، شرکت در تظاهرات

با توجه به این که ادبیات مارکسیستی به موجب مصوبات شورای انقلاب فرهنگی برای تحقیق و پژوهش آزاد است، موکلین من هم، صرف نظر از گرایش‌های سیاسی‌شان، اساساً نیت‌شان شرافتمندانه است. چون برای اصلاح جامعه، برای پیشرفت و ترقی جامعه تلاش کرده‌اند.

**دوچپ‌هوله: این دانشجویان الان در چه وضعیتی از نظر تحصیل در دانشگاه یا زندگی بسر می‌برند؟**

**رمضان حاجی مشهدی:** بعضی از اینها مثل بهروز کریمی‌زاده که از دانشگاه متاسفانه اخراج شده و بقیه هم یا بلاتکلیف هستند، یا بعضی‌ها هنوز مشغول تحصیل‌اند که این روزها باید امتحان‌شان را برگزار کنند. اما همه‌شان پرونده‌ی باز علیه اینها مطرح است که اینها عمدتاً با وثیقه‌های سنگین آزاد شدند که باید علی‌الظاهر ما همین ماه‌های آینده شاهد برگزاری محاکمات اینها باشیم.

**دوچپ‌هوله: محاکمات این دانشجویان به طور دسته‌جمعی خواهد بود یا تک تک؟**

**رمضان حاجی مشهدی:** چون اینها در یک واقعه‌ی حقوقی دستگیر شده‌اند که همین تظاهرات بوده، باید محاکمه‌ی آنها هم توأماً رسیدگی بشود. نکته‌ای را که من در مورد این موکلین باید تصریح بکنم، جریان "آزادخواه و برابری‌طلب" یک جریان دانشجویی مستقل، پویا و زنده و خودکفاست که بدون وابستگی‌های سیاسی به گروه‌های سیاسی خارج از کشور است که اساساً بر آرمان سوسیالیسم و بر آرمان آزادیخواهی و برابری‌طلبی تکیه می‌کند و در عین حال خودش را مرتبط با سایر جنبش‌های موجود در ایران، چون جنبش‌های کارگری، جنبش‌های زنان و جنبش سایر طبقات دموکراتیک می‌داند.

رضا مقدم برعکس دفاعیه‌های شرافتمندانه وکیل دانشجویان بر اتهامات وزارت اطلاعات علیه‌شان اتکا می‌کند و از این طریق در جدال بین وزارت اطلاعات و وکیل داب در کنار اولی ایستاده است.

از این زاویه وکیل داب آیا نمیتواند علیه رضا مقدم و همکارانش به خاطر اتهاماتی که به موکلانش می‌زنند رسماً به دادگاه شکایت و اعلام جرم کند؟

مقدم اگر برای اثبات اتهاماتش علیه اعضای دستگیر و زندانی و شکنجه شده داب به داده‌های وزارت اطلاعات تکیه دارد، در مورد سخنگوی آنها هنوز ظاهراً چیزی از وزارت اطلاعات نشنیده است. با این حال در مقاله اخیرش راسخ و قاطع او را مستقیماً مامور "خارج" اعلام می‌کند: "...سخنگویی در خارج کشور برای این تشکل دانشجویی در داخل کشور برگزیدند تا در

فضای مجازی اطلاعیه دهد و مصاحبه کند..." خواننده این متن احتمالاً از خود می‌پرسد مگر این آدم خود را سوسیالیست معرفی نمی‌کند؟ و منم متقابلاً از خواننده سوال میکنم که مگر اکثریتی‌ها و توده‌ای‌هایی که در دوره اول انقلاب برای قتل عام کمونیست‌ها با اسلاميون و آیت الله صادق خلخالی همکاری کردند خود را سوسیالیست نمی‌دانستند؟ آن زمان هم از نظر اکثریت و توده بقیه ضد انقلاب بودند و برای دفاع از انقلاب میبایست از سر راه کنار زده شوند. همکاری برای دستگیری و کشتار انقلابيون چپ انقلابی از همین استدلال ساده شروع شد.

هدف اصلی این توضیحات نه پاسخ به ابهام کسی، که اساساً یک هشدار در مورد نقش پلیسی این گروه "سوسیالیست" است؛ ظرفیت‌های به نمایش در آمده این مدت اینها میگوید که ملاحظات امنیتی کامل در برخورد به اینها رعایت شود. اینها در حالیکه سخنگوی داب را وابسته به خارج اعلام می‌کنند، بی‌شک در مورد هر فرد دیگری می‌توانند همینطور عمل کنند و به همین طریق رسمی یا به اسامی مستعار و یا شیوه‌های دیگری هر نوع اطلاعات امنیتی را در اختیار وزارت اطلاعات بگذارند. البته طرح این نکته نباید در دل کسی هراس ایجاد کند. به تجربه هم همه میدانند که عناصر صاحب چنین نقش پست همیشه جزو بزدل‌ترین‌های زمانند.

در کنار رعایت مسائل امنیتی در مقابل اینها افشای خط سیاسی‌شان که آزرین به عنوان "سوسیالیست" نمایندگی میکند لازم است. نکات زیر به نظر میرسد مهمترین ویژگیهای اینها باشند:

### ۱- ضد چپ به اسم چپ

آزرین و هم ختانش در کومه‌له استراتژی مقابله با "داب" را در دستور "دانشجویان سوسیالیست" گذاشته‌اند و ظاهراً این نسخه در وبلاگ‌هایی که به اسم آنها باز شده‌اند مندرج است.

برای کسی که به تقابل داب به عنوان پرچمدار آزادی و برابری با وزارت اطلاعات و سیستم حاکم می‌نگرد، غریب به نظر می‌آید که همزمان نیرویی در اپوزیسیون چپ نه در تقابل با رژیم اسلامی، که تولد و مسیر رشد و گسترش خود را در نبرد و مقابله با داب تعریف کند. در متن اطلاعیه پلیسی اول آمده که مقابله با داب شرط اول پیشروی "دانشجویان سوسیالیست" است. چنین نیرویی در چشم جامعه موازی با وزارت اطلاعات در مقابل چپ است. اینها خود را به عنوان جریان‌ی تعریف کرده‌اند که قرار است از روی جنازه‌های داب پیشروی کنند. این پدیده حتی یک موجود نامیوم پلیسی نیست، بلکه در نطفه مرده است. مرده است چون انقلابيون شرافتمند وارد آن نمی‌شوند. مرده است چون پرچم مبارزه علیه وضع موجود نیست، بلکه ابزار دشمن علیه نیروی اصلی آزادی و برابریست. لانه چنین نیرویی مناسب‌ترین مکان

### ۲- سوسیالیسم مرده

ایران شده‌اند. در چپ ایران، این دوره همه روحیه گرفتند. از جناح چپ سازمان اکثریت گرفته تا تازه‌ترین جمع‌هایی که به خانواده چپ می‌پیوستند با مشاهده عروج یک نیروی قدرتمند چپ غرق در غرور شدند. شاعران در وصف آن شعر سرودند، ترانه‌سرایان ترانه ساختند، نویسندگان در موردشان نوشتند. در تاریخ سیاست ایران برای اولین بار نیرویی پا به عرصه اجتماعی گذاشت که فراخوان‌های سیاسی‌اش از داخل کشور تقریباً همه احزاب سیاسی اپوزیسیون ایران از چپ و راست را به تحرك در می‌آورد.

برای رشد و ویرسهای اطلاعاتی رژیم است. وزارت اطلاعات فقط با شمشیر از رو بسته وارد عمل نمی‌شود، بلکه سازماندهی جریانات و جمع‌های موازی علیه داب و علیه چپ رادیکال هم بخشی از طرح آن است. باز کردن وبلاگ و وبسایت‌های اطلاعاتی زیر پوشش نوعی از چپ بخشی از طرح‌های آن است، که تا امروز هم با عناوین مختلف اقدام کرده است. وبلاگ‌های "دانشجویان سوسیالیست" با هدفی که تعریف کرده‌اند، فی‌البداهه بهترین ابزار برای وزارت اطلاعات‌اند و آنها را از باز کردن وبلاگ‌های ویژه دیگر بی‌نیاز کرده است. این به بعد چشم و گوش اطلاعاتی‌ها به دنبال سلولهای احتمالا موجود " دانشجویان سوسیالیست" است تا برای پیشبرد کارشان وارد سلولهای آنها شوند.

#### ۴- تنفر از اسلحه، تنفر از نقش حزب

##### سیاسی، تنفر از انقلابیگری

خصوصیت تئورسین لیبرال ما علیه اسلحه اما تماشایی تر است: همینها بودند که با افتخار سازماندهی گارد آزادی و خیر عملیاتهایش را منتشر کردند، میخواستند با ده هزار نفر کاخ‌های خامنه‌ای و رفسنجانی و خاتمی را تصرف کنند و رئیس جمهور مملکت شوند و رویای تصرف قدرت سیاسی به نیروی حزب خود را داشتند و...

خواننده این سطور حالا می‌تواند ببیند حضور واحدهای گارد آزادی و سخنرانی کادرها و رهبران حکمتیست در شهرهای کردستان آنهم بدون اجازه پیغامبر ایده‌ها چه کار غیرقابل قبولی و از نظر جنبش‌های اجتماعی چه اندازه ناوقت بوده است. و چه کفرآلودتر که حکمتیست‌ها رویای کسب قدرت سیاسی و سرنگونی اسلامیان را داشته‌اند.

کسب قدرت در تهران برای نیرویی که ده هزار نفر زن و مرد آماده جنگی برای تصرف قدرت زیر فرمان دارد، از زاویه نیروی صاحب اراده البته واقعی است. لیبرال محترم ما نمیتواند تصور کند که حکمتیست‌ها زمانی این نیروی آماده را در صفوف خود خواهند داشت که اوضاع نه فقط بحرانی، که جنبش مردمی وسیعا به میدان آمده و در آن مقطع زمینه جذب و سازماندهی ده هزار برای حکمتیست‌ها فراهم شده است.

نمیتواند تصور کند که بدور از بالا رفتن درجه جوش اعتراض اجتماعی و بدور از یک تحرک وسیع میلیونی در تهران، ده هزار زن و مرد جنگی برای شب قیام آماده شدنی نیست. مشکل او اما نه معرفتی، که سیاسی و از جوهر مخالفت او حتی با رویای سرنگونی اسلامیان به قدرت کمونیست هاست.

آزین می‌داند و در تاریخ بلشویک‌ها هم خوانده است، که با همین نیروی حزبی و با شمار کمتری نیروی جنگی و بدون اطلاع و کست اجازه از "جنبش‌های اجتماعی" و در حالیکه شبانه "توده میلیونی" در خواب بودند، بلشویکها رفتند و مخفیانه و با توصل به "توطئه" قدرت را گرفتند. ذکاوتی لازم ندارد تا متوجه این نکته شد که آن وقت اگر آزین حضور داشت، همان شب سراغ کنگره شوراها میرفت و آنها را علیه اقدام بلشویکها فرا میخواند. طبقه کارگر به حزب سیاسی، به نقشه کسب قدرت، به اسلحه و به زور سازماندهی شده برای سرنگون کردن بورژوازی مثل نان شب نیازمند است. نه فقط این، کارگر سوسیالیستی که این نقشه‌ها را حتی به عنوان رویا در سر ندارد، بره شایسته‌ای برای قربانی شدن بیش نیست. تشبیه تئوری‌های آزین به روزا لوکزامبورگ البته توهینی به نقش و شخصیت والای اوست، ولی همه می‌دانند که

نیست. چه در آنصورت باید توضیح دهد چرا ایده‌های این جنتلمن را از میان تمام جنبش‌های اجتماعی در یک‌دهه گذشته دو عنصر انقلابی نچیده‌اند؟ البته مشی سیاسی آزرین مناسب همه آنهاست که در گوشه‌های مشغول پخش ایده‌ها و احیانا اوراد سوسیالیستی‌اند تا زمانی برسد که جنبش‌های اجتماعی از راه برسند و آنها را توده‌ای کنند. این متد خیلی‌ها را در سیاست بازنشسته کرده و به تعطیلات فرستاده است. جامعه طبقاتی بدون جنبش‌های اجتماعی قابل تصور نیست و آن خط مشی که جوهر دخالت فعال و انقلابی را در بطن خود ندارد، برای همیشه در عمل مرده و تی مشتری است. توجه کنید چه حکیمانانه‌تر می‌گوید: "اما آقایان، برخلاف شما "دخالته‌گران"، ما ماتریالیست‌تر از آن هستیم که توهمی به قدرت ایده‌ها، چه ایده بطور کلی و چه ایده‌های خودمان، داشته باشیم. ایده‌های تنها وقتی نیرومند هستند که زمان‌شان فرا رسیده باشد، و آنگاه که زمان‌شان فرا رسیده باشد چنان نیرومند هستند که هیچ چیز نمی‌تواند رامشان را سد کند."

به حساب ایشان انقلاب سوسیالیستی اگر امروزه در میدان نیست به این علت است که زمان ایده آن فرا نرسیده است. چه اگر فرا می‌رسید قابل سد کردن نبود. آنها که از زندگی جهمی امروز جان‌شان به لب‌شان رسیده است را باید خبر کرد که نگران نباشند، روزی که بهار آمد، جنبش‌های اجتماعی می‌روند ایده‌های مارکس را از آن پیر مرد تحویل می‌گیرند و انقلاب می‌سازند. تا آن زمان قرانت اوراد سوسیالیستی و فوت کردن ایده‌ها در هوا قهرمانانه‌ترین کاری است که از دست ما ساخته است! خط در سیاست همین امروز عنصر کمونیست را از اتخاذ هرگونه سیاست دخالتگرانه با این انتظار احمقانه که بدون تحمل زحمت خود جنبش‌های اجتماعی سراغش می‌آیند منفعلی و خنثی میکند. تمام این احکام یک سوسیالیسم عقیم، بی‌اراده، عاری از دخالت، بدور از انقلابیگری، خنثی و کپک زده را تئوریزه می‌کنند که طبق آن کار سوسیالیست‌ها خوابیدن در باد انتظار حرکت "توده‌ها" است. اما هر کمونیست و عنصر دخالتگری میدانند که زمانی که جنبش‌های اجتماعی راه افتادند، کسی منتظر نسیم ایده‌ها نمی‌ماند و دیگران به عنوان صحنه گردانان قبل از ما افسار تحولات را به دست گرفته‌اند. نقش حزب سیاسی برای روزهایی است که با تشخیص و فرض وجود همیشه در صحنه جنبش اعتراضی کارگر و یا احتمال وقوع تحولی در جامعه، نقشه به دست در محل آماده دخالت است. تز جنبش‌های اجتماعی خودشان ایده پیدا میکنند و خط مشی بدست می‌گیرند، انقلابات خودشان پیروز می‌شوند، کارگران خودشان نقشه قیام را با استفاده از ایده‌های منتشر در اینترنت پرینت میکنند، نه حماقت و جهالت، که حقه بازی در حق طبقه کارگر و تقلا برای تضمین شکست او در مقابل طبقه حاکمه است. آیا در دنیای سیاست کسی نسخه دیگری از لیبرالیسم چپ برای طبقه

آزرین ضمن تحقیر دخالتگری می‌نویسد: "گسترش یک مشی سیاسی بسادگی تابعی از فعالیت فردی و سازمانی در پراکندن ایده‌ها نیست، بلکه این جنبش‌های اجتماعی هستند که ایده‌هایی را که به کارشان بیاید، حال از هر کجا گرفته باشند، تدقیق می‌کنند و گسترش می‌دهند. میزان رواج هر مشی سیاسی‌ای اساسا محصول طبیعی سیر فعالیت جنبش‌های اجتماعی است."

با این حساب برای پاکرفتن و راه افتادن جنبش‌های سیاسی نه نیازی به دخالت نیروی معینی هست و نه نقشه و پلانقرمی لازم است. جنبش‌های اجتماعی خودشان مشی سیاسی مطبوع را به تشخیص از گلستان ایده‌ها می‌چینند. طبق این حکم حکیمانانه معلوم نیست چرا اعتراضات دانشجویان در دانشگاه کابل مشی سیاسی مارکس را بدست نمی‌گیرد. چرا جنبش کارگری قدرتمند ترکیه مشی سیاسی مناسبی برای پیروزی نمی‌بیند. و باز معلوم نیست چرا مثلا در جایی مانند مصر شورش گرسنگان قادر به اتخاذ مشی سیاسی متناسب با اعتراض خود نیست. بالاتر از اینها معلوم نیست چرا تحولات انقلابی در روسیه ۱۹۱۷ به قیام اکتبر و بدست گرفتن قدرت توسط طبقه کارگر می‌انجامد، اما ادامه همان انقلاب پیروزمند شکست است؟ مگر قرار نیست جنبش‌ها "خودشان" ایده‌های مفید به حال خود را به دست بگیرند؟ چرا جنبش‌های کارگری و انقلابات کارگری در بقیه کشورهای اروپایی آن دوره به قیام و کسب قدرت نیانجامیدند و درهم شکسته شدند؟ مگر قرار نیست جنبش‌های اجتماعی بدون نیاز به نقش اراده و دخالت و سازماندهی حزب دخالتگر انقلاب و قیام و پیروزی را در یک عملیات رمانتیک انتخابات از میان ایده‌های رنگارنگ به پیروزی برسانند؟

برای یک انقلابی پیگیر در مبارزه طبقاتی پاسخ ساده است. هیچ جنبش اجتماعی بدون دخالت، نقشه و عمل آگاهانه و بدون داشتن یک افق و استراتژی پیروزمند راه به جایی نمی‌برند. این حکم حتی به نفع گروه سیاسی خود آزرین

#### ۳- سوسیالیسم منهای اراده

## "ناقهرمانان"

"قول بده، که اگر من توانستم قهرمان باشم،  
تو دستکم چون انسانی باوجدان رفتار کنی"  
جان لوکاره، خانه روسیه

ایرج آذرین در حزب کمونیست کارگری ایران دو مقاله نوشت، دو "ستون آخر" کوتاه برای نشریه انترناسیونال. در دومین و آخرین این نوشته‌ها در مرداد ۱۳۷۲، در یادداشتی با عنوان "دوران ناقهرمانی"، از این شکوه کرد که گویا عصر قهرمانی در صفوف چپ سر آمده است. گفت رویگردانی "جوان تحصیلکرده طبقه متوسط ایران" از "فعالیت متشکل سیاسی" از سر محاسباتی "بقالانه" است، تلاشی است برای بازیابی مکانی سزاوار و "متناسب با ارج طبقه اش در سلسله مراتب همین جامعه". ایرج آذرین در مقابل اصرار داشت که "تصور وقوع انقلاب کارگری، حتی تصور پیشروی کارگران در چهارچوب همین نظام مسلط، بدون قهرمانی‌های جمعی و فردی تنها نشانه خوشباوری احمقانه می‌تواند باشد."

ایرج آذرین این را گفت... و رفت.

### ایرج عزیز،

پاسخت به نامه مربوط به ختم یا محو عضویت ات در حزب منطقاً نمی‌بایست خطاب به من نوشته شود. من به حقیقت مسائلی که طرح میکنی نزدیک تر از آن بوده‌ام که بتوانم به نفعت شهادت بدهم یا داوری باشم که قرار است حکم به برانگیزت بدهد. منی که میدانم چرا رفتی، چگونه رفتی، به چه مشغول شدی، منی که میدانم چرا گرد هم آمده‌اید، چند نفر هستید، چکار می‌توانید و نمیتوانید بکنید، منی که میدانم ظرفیت‌هایتان چیست، سیاست‌هایتان کدام است، حب و بغض‌هایتان از کجاست، و محاسباتتان، چه "بقالانه" و چه جز آن، از چه قماش است، من قاعدتاً مخاطب نامه تو نمی‌بایست باشم. نامه تو برای پوشاندن و رنگ آمیزی حقایق برای کسانی است که نامی از شما شنیده‌اند و بغضی از ما در دل دارند. خطاب به اصغر کریمی و من است، اما رو به آنهاست.

میگویی "آموخته‌ام" که پشت دروغ غالباً خود فریبی نهفته است. لحن حکیمانه است، اما حقیقت چندان در این درس نیست. ۹۹ درصد دروغ‌های جهان امروز از سر منافع روشن سیاسی و اقتصادی، و توسط دستگاه‌های متخصص و حرفه‌ای دروغ پرانی ساخته و پرداخته میشود که خود حقایق را که به قلب آن کمر بسته‌اند بخوبی می‌شناسند. مشکل اینجاست که این حکمت عاریه بیان حال خودت هم نیست. اشکال کار تو، اینجا، خودفریبی نیست.

حقیقت این است که این هم قرار است "مانیفست" تو باشد، اعتبارنامه‌ای برای ارائه به حزب استعفا. قرار است جایی، به نحوی، برای ثبت در پرونده، تو هم برخاسته باشی و چیزی گفته باشی. این قرار است آن سکوت و کناره‌گیری از سر "مصلحت جنبش" و نمیشد و نمیتوانستم ما را یکشنبه جبران کند. وگرنه چرا باید راه باز کنند و فرش پهن کنند و بالای مجلس بنشانند؟ از قرار هنوز هم "دوران ناقهرمانی" است.

ما دوست دیرین هم بودیم. این دوستی ارزش داشت. میشد آن را معامله نکرد. من هنوز نمیکنم. اما از نظر سیاسی احترامی برای خط مشی و کار و روش و امیال و رویاهایتان قائل نیستم. شخصاً امید به آینده سیاسی‌تان ندارم. پلاتفرم سیاسی شما یک پلاتفرم راست است. این پلاتفرم در دوران رکود و وقتی "جوان تحصیل کرده طبقه متوسط" قرار بود با محاسبات "بقالانه" سیاست را به نفع جایگاه طبقاتی اش کنار بگذارد، شاید میتوانست از اقبالی برخوردار شود، اما به سختی بتواند پلاتفرمی برای بازگشت به سیاست و جذب نیرو در محیط سیاسی متلاطم امروز باشد. اگر میشد، کشتگرها و امیر خسروی‌ها قبلاً کرده بودند.

بنظر من شما حزب نمی‌سازید، به این دلیل ساده که حزب‌سازی ایجاب میکند که شما "بنیانگذار"ها و "سیمای"های گرانقدر، به رای دیگران و به اصل انتخابات برای تعیین رهبری یک حزب احترام بگذارید و به عضویت در یک مجمع با رای برابر با جوانترها و چه بسا تواناترها تن بدهید. اما اگر به این حاضر بودید، پایان "کانون کمونیسم کارگری" پایان "همراهی (تان) با منصور حکمت برای ایجاد یک حزب کمونیست کارگری" از آب در نیامد. شما حزب نمی‌سازید، چون حزب‌سازی ایجاب میکند تفاوت‌هایتان را بگوئید، ایجاب میکند شهادت داشته باشید نظرات اثباتی‌تان را صریح و روشن ابراز کنید، به قضاوت دیگران بسپارید، مسئولیت عاقبتش را قبول کنید. اما اگر به این قادر بودید، نیازی به پناه بردن به "طرق دیگر" برای "خدمت به سوسیالیسم" نمی‌دیدید. شما حزب نمی‌سازید، چون نه برای تحزب بلکه علیه آن به میدان آمده‌اید. شما حزب نمی‌سازید، چون اینکاره نیستید.

ایرج عزیز، توجیهات را خواندم، انتخابات را متوجه شدم. متأسفم.

نادر (م. ح) ۲ ژوئیه ۱۹۹۹

نادیده گرفتن نقش حزب و نقشه کارشده برای کسب قدرت و در نتیجه نداشتن "رویای" تصرف کاخ‌ها به قدرت زور سازماندهی شده و در مقابل محول کردن آن به اعتصاب عمومی مردم، نه تنها برای انقلاب کارگری آلمان شکست بدنبال داشت، بلکه سر رهبران کمونیست را هم به باد داد.

## ۵- آذرین در خارج و پیمان عارف در داخل

آذرین سوال میکند که چگونه ممکن است مشغله محوری سه حزب کمونیست کارگری "محفل" ایرج آذرین باشد؟ خوشبختانه گروه ایشان همانطور که خود او می‌گوید، به جز یک وبسایت و نشریه چیزی ندارد. اسم او اگر این روزها بیشتر بر سر زبانهاست، باید بداند که اولاً ایشان در این موقعیت ناجالب تنها نیست. پیمان عارف فعال دانشجویی لیبرال که در پخش کتی و بلاگ و نوشته‌ها و گفته‌های وزارت اطلاعات علیه فعالین "داب" در این دوره دست محفل آذرین را از پشت بسته است، در میان چپ‌ها از ایرج آذرین چهره بمراتب مشهورتر و جنجالی‌تری داشته است. تفاوت برخورد به این دو چهره خوشنام تنها در این بوده که دومی بدلیل دم دست بودنش در دانشگاه، اجر کار پلیسی اش را نقداً تحویل گرفته است. جدا از کمونیست کارگريها اعتراض و افشاگریهایی لیست بلندی از فعالین و شخصیت‌های چپ و کمونیست از طیف‌های مختلف را به حساب کدامین شاهکار آقا باید گذاشت که یک نمونه اعتراض شماری از آنها در همین شماره نشریه پاسخ آمده است؟

البته خارج از ادعاهای ایرج آذرین، پرداختن به سوسیالیسم نوع او اهمیت خود را دارد. ایشان زبان گویای چپ بی‌خاصیت، عقیم، خنثی و بی‌نقش و بی‌کاره‌ای است که امروزه مثل وی وبسایت و نشریه و خط و جهت و گروه و حتی سازمان و حزب هم دارند اما نقش آنها در دنیای واقعی به همان اندازه او باخاصیت است. این مسئله موضوع دیگری برای بحث در جای دیگریست.

## ۶- تنفر از منصور حکمت

آذرین در نقد ما اینجا و آنجا با اشارات نیشدار به منصور حکمت هم لطف کرده است. در پاسخ همان جوابیه قدیمی حکمت به ایشان در ادامه می‌آید تا خواننده بداند پاسخ به ایشان از تقریباً یک دهه قبل همین خط بوده که هست؛ آدم کار جدی در سیاست نیست. حوصله حزب‌داری ندارد. نقشه‌ای هم برای دخالت در امری ندارد. نمونه تبییکی از آن سیاسی کارانی که حتی به عنوان یک لیبرال عقیم و خنثی و بی‌اراده است. اینهم جوابیه حکمت به او؛

زیرنویس:

(۱) این لیست احتمالاً ناکامل و ناقص است و از مجموع چند لیست موجود در سایت داب گرفته شده است.

## به چپ آذرینی شده کومله چه عنوانی باید داد؟

محمد فتاحی

به دنبال حمایت های زیرجلکی سایت های اینترنتی کومله / حزب کمونیست ایران (۱) از اقدام پلیسی علیه دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب (داب) و انتقادات و اعتراضات حکمتیست ها به آنها دو نفر از مسئولین شان در مقام پاسخگو، به جای قبول اعتراض از موضع طلبکار افشاگری رنگینی علیه حکمتیست ها کرده اند. نوشته اول به امضای بهرام رحمانی و دومی به امضای مستعار "لنا" است. یک تفاوت موضعگیری این دو در این است که اولی به نوعی اقدام پلیسی علیه دانشجویان را محکوم میکند در حالیکه دومی رسماً آنرا تکرار کرده است. جوابیه بهرام رحمانی مورد پسند کومله نبود، به همین دلیل سایت رسمی حزب شان ابتدا حاضر به درج آن نشد. مقاله لنا اما همان روز اول انتشار یافت. به دنبال، جوابیه رحمانی شاید بعد از یک جر و بحث در سایت شان درج شد. همه این توضیحات از نظر من بی ارزش به این دلیل است تا بگویم "لنا" که خط آذری-کومله را نمایندگی میکند، به نسبت بهرام رحمانی که عضو کمیته مرکزی است، از موقعیت سیاسی بالاتر و مقبول تری در کومله برخوردار است. به دلایل ذکر شده، پاسخ من به هر دو است که تقریباً اکثر طیف های متهم به چپ در کومله را نمایندگی میکنند.

لیست افشاگرهای این دو چنین است؛  
یکم- حکمتیست ها تا خرخره دچار بحران و انشعاب و سیاست های متناقض اند.  
دوم- حکمتیست ها به جنبش دانشجویی ضربه زده اند.

سه- در کردستان کسی همراه ندارد.  
چهار- در جنبشهای اجتماعی بی پایگاه اند.  
پنجم- گارد آزادی کاغذی و کارش فقط خیرسازی است.  
ششم- دنبال تئوری غلط کسب قدرت توسط حزب شانند.

هفتم- با ضربه به جنبش دانشجویی آخرین حلقه ارتباطی شان با ایران قطع شده است.  
این لیست کامل نیست. به خواننده این سطور پیشنهاد میشود برود آنها را حداقل به عنوان نمونه هایی از شاهکار در انشانویسی چپ نوع کومله ای مطالعه کند.

حالا اجازه دهید با هم در افشاگریهای شان دقیق شویم؛

### یکم

- حکمتیست ها تا خرخره دچار بحران و انشعاب و سیاست های متناقض اند.  
این جمله اول افشاگری زیباترین گلی است که بهرام رحمانی وارد دروازه حکمتیست ها کرده است. تشبیه کار تلخ سیاسی، آنهم این ضربه جانکاه به خودمان به فوتبال، و جمله افشاگرانه

او به یک گل زیبا نه به دلیل ساختار ادیبانه و سر و ته دار و خیلی با قافیه جمله حاوی آن حکم کشنده، که به دلیل همزمانی پاسخنامه من با پایان تماشای یک مسابقه نیمه زیبایی فوتبال هلند و ایتالیا است!

برگردم سر بحث؛

این روزها وقتی کسی بخواهد به هر دلیلی از کومله اسم ببرد، باید برای اولین عکس العمل احتمالی مخاطب جواب داشته باشد که منظور "کدام کومله؟" است. کومله کاک سید ابراهیم، کومله کاک عبدالله، کومله کاک عمر، کومله کاک عبه دلیر.....

به این لیست کومله کاک ساعد و کاک مینه در درون حزب کمونیست، و همچنین لیست صد و چند نفره موسوم به "طیف کومله" را هم اضافه کنید که امسال مراسم مستقل روز کومله برگزار کردند(که به نظر میرسد از بقیه کومله ها پرشمارترند). چند تا شد؟ شش عدد سازمان کومله! حالا رفیق بهرام رحمانی جلوی آیین صاف و بزرگی به بلندی قد نازنین خود به تماشای رخسار کومله بی اش ایستاده، اما از فرط شادابی سیاسی پالتوی سوراخ سوراخ را به تن حکمتیست ها میبندد! اگر کسی سراغ رمز موفقیت ایشان در جمع هیات دبیران کانون نویسندگان در تبعید را نمیداند؛ به ابتکار این فلم بدست بیشتر دقت کند.

نوشته که ما سیاست های متناقض داریم. خیلی قبول، ولی می پذیرد که سیاست هایی هرچند متناقض داریم! در اینصورت میتوانم سوال کنم سیاست کومله شما در مورد هر چیز که شما بخواهید چیست؟ در کردستان محل فعالیت شما چند سال قبل به دنبال کشته شدن یک جوان، جامعه برای هفته ها در تب و تاب سیاسی، اعتراض، تظاهرات، اعتصاب تک تک شهرها و به دنبال اعتصاب عمومی بود. امسال در همین کردستان جوان دانشجویی با قضاوت مشابه کشته و جنازه اش را هم تحویل خانواده اش ندادند. در اعتراض به دومی حتی در همسایگی خانواده اش دو نفر هم به خیابان نیامد. میشود در تحلیل سیاسی تان به مردم بگویید چه اتفاقی برای جامعه افتاده است؟ میتوانید به مردم بگویید ریشه تفاوت دو وضع متفاوت صدو هشتاد درجه ای در کجاست؟ میشود به مردم بگویید دو سیاست یا دو تاکتیک متفاوت شما در این دو دوره مختلف کدام است؟ اصولاً نزد شما اوضاع سیاسی تحلیل میشود تا از آن سیاست و تاکتیک مشخص اتخاذ شود؟ از این یکی دو سال اخیر بگذریم که دوران پیچیده ای بوده و شماها در این بی سیاستی ابداً تنها نیستید، و حال و روز همسایگان دست چپ تان هم مشابه است. اما میشود به مردم بگویید سیاست شما چرا از نزدیک به دو دهه قبل فریز شده است؟ در کردستان دهه اول بعد از انقلاب یک جنبش

انقلابی وجود داشت که با مشخصات ویژه ای قابل تعریف بود. نزد شما هنوز یک جنبش انقلابی قابل رویت است. آیا میشود بگویید کدامین

ویژگیهای امروز جنبش های موجود در کردستان آنرا انقلابی میکند که در سطح سراسری ایران نمیکند؟ کارنوال خیابانی به مناسبت به ریاست رسیدن مام جلال؟ به مناسبت فدرالیسم و ریاست کاک مسعود؟ تحرکات نظامی شاخه ایرانی پ ک ک چطور، آنهم جزو جنبش انقلابی شما هست؟ اردوگاه سازمانهای کومله و احزاب دموکرات و سازمانهای خبات و بقیه گروههای محترم کرد مستقر در کردستان عراق چه؟ "جنبش انقلابی" آذربایجان و خوزستان هم در سالهای اخیر مورد حمایت گرم شما بود، میشود لطف کنید مشخصات انقلابی آنها را به مردم بگویید؟ میشود علل خشک شدن آن جنبشهای انقلابی را برای خودتان توضیح دهید؟ آیا سیاست شما برای بهار و پائیز آن جنبش ها هم یکی است؟ شاید هم سیاستی نه در شروع داشتید نه در پایان. هر وقت قشقرقی در خیابان راه افتاد شما به عنوان دنباله روان آماده تاریخ این سالها، با پوشش همراهی با "توده ها" فعال صحنه اید؟ اگر پاسخ آری است، میشود در مورد این مشی تان برای خودتان توضیح بیاورید؟

### دوم

هر دو سیاستمدار افشا کرده اند که حکمتیست ها به جنبش دانشجویی ضربه زده اند.

من شخصا حاضر به یک ذره دفاع از حکمتیست ها نیستم. راستش شاید هم انتقاد به آن دانشجویی وارد است که از سر خامی سیاسی به جای انتخاب پرچم سازمان پر آوازه و شناخته شده شما افق سیاسی جریان شناخته ای چون حکمتیست ها را در پیش گرفته است. اما از این دوستان محترم دعوت میکنم در ذهن خود لحظه ای به دوران کیا و بیای قدیم کومله برگردند و آن وقت به افشاگری دو فرد راه کارگری آن دوره از موضع پاسخگو قرار بگیرند که جلوی دروازه یک مقر با صدای گوش خراشی به خرابکاری های کومله در کردستان اعتراض میکنند. آیا اولین سوال هر مسئول کومله این خواهد بود که اینها دیگر کیستند؟ من چنین سوالی از شما ندارم، ولی منصفانه قضاوت کنید راه کارگر آن زمان به فعالیت و مبارزه و جنگ و مقاومت در کردستان مربوط تر بود یا کومله امروز به جنبش چپ دانشجویی ایران؟ شما چرا نمیروید با شاخه دانشجویی همان "جنبش انقلابی" کردستان وارد بحث و جدل شوید؟ این را از سر انتقاد نمیگویم، پیشنهاد است. آنجا شما واقعی هستید. آنجا همدیگر را درک میکنید. آنجا کسی شما را بیگانه به خواست و مطالبات خود نمی بیند، از خودشانید.

رفیق رحمانی هم فراموش نکرده که در افشای شعار آزادی و برابری به عنوان یک شعار بورژوازی مقاله دارد و در شماره های قدیمی همین نشریه پاسخ و از همین قلم جواب گرفته و اگر دست ایشان بود از روز اول این

شعار در دانشگاه بالا نمیرفت.

### سوم

حکمتیست ها در کردستان در جنبشهای اجتماعی بی پایگاه اند، اصلا امروزه کسی ندارند....

این خبر تازه ای نیست فرض منم این است که حکمتیست ها به شهادت ادعاهای شما هیچگاه کارهای در آن جنبش ها نبوده اند. اما راستی خبر دارید از فعالین و رهبران و شخصیت های شناخته شده تحریکات سالهای اخیر و سازماندهندگان تجمعات هزاران نفره در مرکز استان کردستان که همین یکی دو سال راهی تبعید در غرب شدند، از چپ و راست شان کسی کنار مفر کومله توقف نکرد؟

رویا طلوعی فری که می توانست امید شما باشد به جای واقعی تر خود رفت. امثال آزاد زمانی و دیبا علی خوانی هم که سازمانده تجمعات هزاران نفره هر ساله در سنندج بودند همسایگی با کومله را برای خود انتخاب نکردند. البته تقصیر هم از کومله نیست. امروز هیچ فعال جدی سیاسی از نسل جوان در کردستان احزاب سنتی چپ و راست آنجا را انتخاب نمی کند. این نه ادعا که فاکت است. اینها هم به کنار، آیا از درون شهرها کسی خبر آورده که زنان مدرن جامعه سراغی از کومله می گیرند؟ آیا کسی خبر آورده که سازماندهان، سخنرانان و شخصیت های موثر در تجمعات هزاران نفره سالهای گذشته سنندج اثری از فرهنگ "کردانه" کومله و پرچم آنرا بر کار و فعالیت خود داشته اند؟ تجمعات مربوط به کودکان و فستیوال های زمستانی رنگی از اثر و سنت کومله امروز را بر خود دارند؟ قضاوت به خود کومله.

می ماند جنبش کارگری، که انصافا علی رغم هر ضعف و کمبودی که دارد شما برای آزادی محمود صالحی فعالیت خوبی کردید. یادتان هست که بار اول رفتش به زندان به خاطر کمپینی که با مسئولیت خالد حاجی محمدی پیش رفت، چقدر علیه آن کار "غیر واقع بینانه" و "ذهنی" سمپاشی کردید؟ با همه اینها اما این بار دست شما درد نکند. اما انصافا می توانید و میخواهید از آن کمپین به عنوان یک برگ مو برای پوشاندن عیب و بی اثر بودن تان در این جامعه استفاده کنید؟ آیا با استفاده از فرصت کمپین برای ایشان است که فعالین شما در انجمن کارگری جمال چراغ ویسی، همراه همکاران شان در آن انجمن محترم به امضای جعلی فعالین کارگری سقر و سنندج علیه برهان دیوارگر کمپین ترور شخصیت راه می اندازد؟ (۲)

### چهار

گفته اید گارد آزادی کاغذی و خبرساز است. گارد آزادی اگر یک پدیده کاغذی است، اما رفقای من، اردوگاه نظامی شما در روستای زرگوین کردستان عراق که کاغذی نیست. انبار اسلحه و مهمات و نیروی جوان و میدان مانور و پول و امکانات خوب غیر آمریکایی، همه چیز دارید. و به کوری چشم دشمنان کومله هیچ کدام از اینها نه فقط کاغذی نیستند، خیلی هم واقعی و مادی و علنی هستند. با همه این داده های موجود سوال من این است که چرا به همان جایی که این واحدهای

کاغذی گارد آزادی برای خبرسازی حضور پیدا می کنند، یعنی قلب شهر مهاباد و سنندج نمی روید تا از نزدیک به مردم بگویند از بین پنج، شش عدد کومله موجود فرق شما غیر کاغذی ها با بقیه در چیست؟ چرا این نیروی واقعی خبرسازتر از آن نیروی کاغذی است؟

فعالیت بیرونی به کنار، چرا اجازه می دهید انرژی جوانانی که به هر دلیلی به اردوگاههای شما روی می آورند پلاسیده شود و شب و روز منتظر ساعت و زمان بمانند؟ چرا اجازه می دهید نسبت به زنان این اردوگاه تبعیض شود؟ چرا به همان اتهامات اخلاقی که رژیم اسلامی زنان را سنگسار می کند، آنها را اخراج و تحویل بازار سلیمانیه می دهید؟

### پنجم

حکمتیست ها دنبال تنوری های غلط حزب و قدرت سیاسی هستند! شما درست می گویند. این اتهام سنگین از قدیم، از زمانیکه در کومله بودیم به ما وارد است. روزی که حکمتیست ها در کومله بودند و این سازمان قدرت و ابهتی داشت، "تنوری غلط حزب و قدرت سیاسی" پایه کارهای مهم کومله بود. در آن دوره نه فقط رهبری کومله بلکه مسئولین و کادرها و پیشمرگان ساده هم به تجربه به این رسیده بودند که هیچ جایی از کاربرد قدرت سازمانی در حل و فصل امور مردم و جامعه دریغ نکنند.

آن زمان ها که هنوز کومله به سازمانی بی خاصیت و پاسیو تبدیل نشده بود، هیچ کجا به عقل کسی خطور نکرد در غیبت قدرت شوراها و نهادهای مردم، خودمان به نیروی حزبی اعمال حاکمیت نکنیم. هیچ کجا دچار این خوش عقلی نشدیم که در غیبت مردم سازماندهی شده میدان را برای حزب دمکرات خالی کنیم.

شهرها را به عنوان حزب سیاسی اداره کردیم، بعدا تا جایی که به عقل آن روزمان می رسید رفتیم مردم را هم برای پیشبرد امور خود سازمان دادیم. همه جا تقلا می ما جلو بردن پرچم کومله بود، و پرچم کومله، پرچم رهایی مردم بود. آن روزها این سیاست را اولین بار منصور حکمت با عنوان ضرورت سازماندهی حاکمیت در کردستان تنوریزه کرد و کسی هم مخالفت نبود.

قدرت و اراده کومله در پیشبرد سیاست رادیکال در کردستان تعیین کننده بود. هر جا کومله قدرتمند با اراده عمل کرد آن سیاست پیش می رفت، هر جا کومله عکس این بود پیش نمی رفت. در دادگاهی مزدوران هیچگاه رهبری کومله به این حماقت دچار نشد که به عنوان سازمان سیاسی نباید دادگاه راه بیاندازد، باید آنرا به ارگانهای مردم محول کند. اگر اراده کومله منوط به کسب اجازه از "توده ها" بود می بایستی در جنگ با دمکرات خود را تسلیم کند. چون در ابتدا "توده ها" فکر می کردند دمکرات بدلیل قدرت بیشتر ما را از کردستان بیرون می کند. در آن فضا اکثر مردم از ما می خواستند در مقابل زورگویی آنها کوتاه بیاینم. اما کومله انقلابی راسخ تر از این بود که تسلیم این پیشنهاد خیر خواهانه "توده ها" شود. اگر کسی در آن بحبوحه جلو می آمد و با تز مخالفت با اتکا به قدرت حزبی می خواست سر ملت شیره بمالد، همه به عنوان همدست تنوریک حزب دمکرات به هم معرفی اش می کردند. اما آن

روزها گذشت. امروز کومله از آن تاریخ تنها افتخارش و مدال و درجه و عنوانش را دارد. جوهر آن سیاست ها، خیرمایه آن دخالت های انقلابی و سوسیالیستی امروز توسط رهبران فعلی این کومله ذهنیگرایی و اراده گرایی عنوان گرفته اند. حکمتیست ها به همین دلیل اصرار دارند بگویند صاحبان واقعی آن تاریخ و آن پراتیک بدنبال منصور حکمت از کومله رفتند و امروز در حزب حکمتیست با همان مشی و سنت سراغ سازماندهی جامعه اند.

ما در کومله اگر یک اشتباه تاریخی بزرگ کرده باشیم این است که در سنندج به عنوان پایتخت کردستان آزاد یک دولت انقلابی اعلام نکردیم؛ صدیق کمانگر را به عنوان رئیس جمهور همراه کابینه اش به مردم معرفی نکردیم، پول های بانک ها را مصادره نکردیم و قوانین رادیکال و انسانی را به عنوان قانون آن جامعه به عنوان دولت رسمیت ندادیم. شک دارم اگر منصور حکمت را در آن مقطع پیدا کرده بودیم سیاست حزب و قدرت سیاسی آن روز به ذهن خلاق او خطور نمی کرد و یک سوال کنجکاوانه اش این نمی بود که "چرا دولت اعلام نمی کنید؟"

کومله البته بعضی ارگانهای حاکمیت خود به عنوان حزب حاکم و در قدرت را سازمان داد که همه از جنس "حزب و قدرت سیاسی" بودند؛ ایجاد زندان، دادگاه آموزش و پرورش، اداره امور و نوعی سیستم قضایی بی سازمان و برنامه برای حل مشکلات مردم، در بخش هایی از مناطق آزاد شده روستایی در دوره بعد از اشغال شهرها توسط رژیم، خلع سلاح سپاه زرگاری، سرکوب مالکین شرور، سازماندهی کوچ تاریخی مردم شهر مریوان و از همه اینها مهمتر تصمیم به سازماندهی جنگ و مقاومت آنها بدون کسب اجازه از کسی و اساسا با اتکا به قدرت سازمانی، همه تماما از جنس همان تنوری "حزب و قدرت" بودند. تفاوت کومه له آن زمان با بقیه چپ های آن دوره نه فعالیت های صنفی در میان کارگران که اتفاقا آنروزها بقیه بیشتر از کومه درگیرش بودند، بلکه همین اقدامات سیاسی مهم به قدرت سازمان حزبی و اراده و خلافت انقلابی بود که به مردم هم راه نشان میداد. با همه اینها اما هنوز این اقدامات با اعلام یک دولت انقلابی در زمانی که شهرها را در اختیار داشتیم فاصله دارد.

اگر آنروز کارگر ذوب آهن علاقمند به کومه و نیروی پیشمرگش بود، امروز کومه منفعل شده در اردوگاه محل رشد تمایل به نیروهای میلیتانت دیگر است. مهمتر اما با نشت تنوری های عقیم ایرج آذرین در اعماق باورهای رهبری اش باید منتظر باشد توده ها و جنبش ها در جامعه راه بیفتند و ایده های کومله را برای تقویت خود قرض بگیرند. تسلط همین خط بر چپ کومه له است که این سازمان را در سالن انتظار سیاست به دنبال رو حوادث سیاسی تبدیل کرده است.

زیر نویس ها

(۱) در تمام اپوزیسیون سیاسی ایران تا این لحظه سایت "تریبون جوان" که از سرور کومه تی وی تامین میشود تنها وبسایتی است که مطالب پائینی این گروه را منتشر و در مقابل سیاست فر نطنه کردن این ویروس که توسط کل اپوزیسیون اتخاذ شده، خودداری میکند.  
(۲) رک به نامه مظفر فلاحی با عنوان "خطاب به رفقای کارگرم" در توضیح علل جدایی اش از حکا.